



دیوتان

# فلسفه سگ رفتاری (کلبی) (۱)

علی اصغر حلبی

## بخش اول:

اعمال و حرکات و سکنات عرفای ایرانی مانند حسین منصور حلاج و بایزید بسطامی و نظایر ایشان آشکاراست اگرچه شاید شخصا از عقاید و حتی وجود آنها بی‌خبر بوده‌اند. می‌دانید که خواجه حافظ ( وفات ۷۹۱ هـ ) در غزل زیر که با مطلع :

« حال خونین دلان که گوید باز

ورفلک خون‌خیم که جوید باز » آغاز میشود

می‌گوید : « جوفلاطون خم‌نشین شراب

سر حکمت بما که گوید باز (۲)؟ »

و ستای خرنوی ( وفات ۵۴۵ هـ ) در این بیت که می‌گوید :

بطریقی که ازخم افلاطون (۳)»

گرد هر بازار دل پر عشق و سوز  
هین چه می‌جویی بل‌پیش هر دکان ؟  
در میان روز روشن چیست لایغ (۴) (۴)  
گر بود حی از حیات آن دمی  
بی‌نیاسم هیچ و حیران گشته‌ام  
مردمانند آخر ای دانای حر  
در ره خشم و به هنگام شره  
طالب مردی چنینم کویکو  
کشته نان‌اند و مرده شهوتند! (۵)  
تا فدای او کنم امروز جان

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست!

گر دیو و دد ملولم واناسم آرزوست  
گفت آنکه یافت می‌نشود آرم آرزوست

آن یکی با شمع بر می‌گشت روز  
بانتضولی گفت او را کایفان  
هین چه می‌جویی تو هر سو با چراغ  
گفت : می‌جویم به هر سو آدمی  
گفت : من جویم ای انسان گشته‌ام  
هست مردی گفت این بازار پر  
گفت خواهم مرد برجاده دوره  
وقت خشم و وقت شهوت مردکو  
این نه مردانند این ها صورتند  
کو در این دو حال مردی در جهان  
و همو در غزلی با مطلع :

« بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست  
می‌گوید :

« دی‌شیخ با چراغ‌هی گشت‌گردشهر  
گفتم که یافت می‌نشود گشته‌ایم ما

در تاریخ فلسفه ، افکار عجیب و نظرات شگفت و حیرت‌انگیز گردانیده  
بظهور رسیده ، و هر یک از آنها فراخور بختگی و جامعیت و صفات دیگر خود  
چند صباحی در زندگانی مادی و معنوی مردم تأثیر بخشیده و خواهی نخواهی  
راه فراموشی و فرسودگی سپرده است . یکی از اشتغالات برجسته و به تعبیر  
« دکارت » ( ۱ ) : « مهم‌ترین اشتغال عمر انسان اندیشیدن بر وضعیت و پیش‌بینی  
همین اندیشه‌ها و نظریه‌هاست که فلسفیا تاریخ فلسفه نامیده می‌شود . »

یکی از این فلسفه‌ها و سلسله اندیشه‌ها که با وجود اهمیت بسیارش ،  
چندان نظام فلسفی و علمی هم نداشته ، مذهب کلبی یا « سگ‌روشی »  
« سگ‌کرداری » است . در بحث از ریشه و اصل این مذهب وجه تشبیه  
آنها نیز بتفصیل بیان خواهیم کرد . همین اندازه می‌توان گفت : اگر  
نمونه‌یی از صفات زنده چون بی‌روائی ، بی‌شرمی ، رک‌گویی ، بی‌اعتنائی به قرارداد  
های اجتماعی و پیمان‌های گروهی ، طرد تعصب نسبت به خانواده و زن و فرزند ،  
وصدعا نوع از این دست بجویند باید نخست مذهب مذکور را نام ببرند .  
اعمال خارق عادت و کارهای عجیب فیلسوفان سگ کردار یا کلبی چنان  
اهمیت داشته که در باره منش و کار آنها داستانها پرداخته‌اند و حتی نام  
آنها بگوش دانشمندان ما هم رسیده و کسانی مانند « ابن‌سینا » و « ابن  
مسکویه » ، و « ملاصدرا » جسته و گریخته به افکار آنها اشارت کرده و  
متذکر برخی نکات فلسفی آنها شده‌اند . و بنظر من قلندران و ملامتیان صوفی و  
عارف در عالم اسلام و ایران ، و هیبیه‌ها یا ژولیده مویان و ژنده‌پوشان اروپای  
امروز کم و بیش تحت تأثیر افکار و عقاید همین فیلسوفان سگ کردار یا  
کلبی بوده‌اند ، اگرچه خود از منشا اعمال و حرکات و عقاید خود بی‌خبر باشند .  
و اگرچه در نام صاحبان این مکتب نیز مانند دیگر مکاتب فلسفی قدیم یونان ،  
میان دانشمندان ما التباسی نیست داده و مثلاً سقراط و افلاطون را بجای  
دیوجانس گرفته‌اند ، با وجود این ، تأثیر آن اندیشه‌ها حتی در افکار و

زین خلق پرشکابت‌گریان، شلم ملول آن های وهوی نغمه‌ستانم آرزوست یکدست جام باده و یک دست زلف یار رخصی چنین میانه میدانم آرزوست (۶)

\*\*\*

۲. چهار مدرسه فلسفی در روزگار اسکندر تأسیس یافت. دومدرسه سخت مشهور است یکی رواقیان و دودیگر ابیسکوریان. دومکتب دینگرمدرسه کلیبان و شکاکان است.

نخستین این اخیر که پایه‌گذار آن دیوجانس شاگرد آنتیستنس برآورده سقراط بود از افلاطون بیست سال پیرتر بود. این آنتیستنس شخصیتی شکفت بوده و از برخی لحاظ به تولستوی شباهت دارد.

این مذهب، اگرچه پایه‌گذار آن معاصر ارسطو بوده، رنگ و بوی روزگار اسکندرانی دارد. برخی از مترجمان جدید که از اصطلاحات فلسفه سرزدنی آوردند و تنها با یک فرهنگ‌زبان خارجی کتاب ترجمه می‌کنند، "Hellenistic Age" را به «دوره یونانی» ترجمه کرده‌اند، حال آنکه دوره یونانی در ترجمه Hellenic Age آمده، و Hellenistic Age دوره اسکندرانی معنی دارد.

ارسطو آخرین فیلسوف بزرگ یونانی بود که با خوش‌باشی و خوش‌بویی (۷) با جهان مواجه بوده، پس از وی هرچه بوده.

در یک صورت، یا صورتهای مختلف فلسفه عقب‌نشینی (۸) است. جهان بد است، از این رو باید از قید آن رها شد. پدیدارهای خیر اگر چه بظاهر در جهان زیاد است، ولی همه معلول بخت و اقبال است، نه پاداش کارها و کوششهای خود ما، تنها خیرات درونی و ذهنی (۹) و فضیلت، و گوشه‌گیری - قابل اطمینان و دل‌بستگی است، از این رو مرد خردمند باید تنها به این امور دل ببندد، خود دیوجانس شخصا مردی نیرومند بود، ولی مذهب او همچون دیگر مذاهب دوره اسکندرانی نشان

دهنده خستگی و دل زدگی مردم و ظهور یاس و نومیدی است که طایع خلق آن روزگار را اندکی از حال طبیعی برگردانده بوده است، و بنابراین، یقین است که مذهب کلیبی یا سگ روشی مذهبی نبوده است که هنر و دانش را ترقی دهد یا در سیاست مایه تعالی شود، یا باعث کوشش و اجتهاد مردم در زندگی گردد، جز اینکه می‌توان: این مذهب را بعنوان اعتراض بر حکومت بدی یا شر قومی در آن روزگار بشمار آورد. تذکر این نکته

جالب توجه است که چرا تعالیم مذهب کلیبی مورد توجه توده مردم قرار گرفت. در نیمه نخستین سده سوم پیش از میلاد، کلیبان بویژه در اسکندریه شناخته بودند. آنان برخی سخنان حکمت آمیز در میان مردم انتشار می‌دادند و در آنها خاطر نشان می‌ساختند که: چه کارهایی بدون مالکیت مادی انجام دادنی است، و شخص چگونه می‌تواند با غذای ساده شاد باشد، چگونه می‌تواند در زمستان بدون پوشاک‌های ضخیم خود را گرم کند، (۱۰)

و اینکه چگونه نادان و احمق است آنکه به یک کشور بومی تمسک و وابستگی نشان می‌دهد، یا سوگواری و تسلیت می‌دهد کسی را که کودکان یا دوستان او مرده‌اند، زیرا چنانکه تلس (۱۱) یکی از کلیبان می‌گوید: «آیا اینکه فرزند یا زن من مرده است، دلیل بر این می‌شود که من خودم را که هنوز زنده‌ام فراموش کنم و دیگر در بند اموال خود نباشم؟» (۱۲)

و همین تلس در خطاب به یکی از توانگران می‌گوید: «تو با گشاده‌رویی و کریمانه می‌دهی، و من دلیرانه از تو می‌گیرم، نه پشت خود را در برابر تو دوتا می‌کنم و نه به پایت می‌اقم و نه ناله سرمی‌دهم!» چه مذهب آسان و راحتی! در واقع نظریه مذکور مانند مرتاضان عامی نمی‌گفت که: باید از نعمت‌های جهانی دوری جست، بلکه می‌گفت: باید نسبت به آنها بی‌اعتنائی نشان داد! از اینجا می‌توان دریافت که اصطلاح «سینسیسم اندک» در ادبیات اروپایی چگونه معنی «بررو» و «بی‌شرم» و حتی «وقیح» پیدا کرده است. (۱۳)

در ضمن بحث‌های آینده خواهیم دریافت که چگونه جنبه‌های مثبت فلسفه کلیبی بوسیله رواقیان اقتباس شد.

\*\*\*

### پیداشدن مذهب سگ رفتاری و اصول عقاید آنها:

کلیبان پیروان یک فرقه فلسفی قدیم هستند که امتیازشان بیشتر

بداشتن یک راه ویژه در زندگانی و چند اصل است تا دفاع از یک نظام فکری بزرگ. نام آنها از کلمه یونانی (کون: Kuon، صفت آن Kunikos) به معنی «سگ» مشتق شده است، و این اشاره‌ای امانت آمیز به احوال بی‌شرمانه و متجاوزانه آنهاست، ولی آنها این اصطلاح شرم‌آور و زشت را پذیرفته، می‌گفتند که: کارشان مانند سگ پاسبان (۱۴) و چون بعنوان محافظان اخلاقی، ترسانیدن تباهاکاران و بدکاران است. (۱۵)

اینجا اگر از توضیح مطلبی هشتم تا منشاء مذهب سگ رفتاری بدست آید: فلسفه سقراط چنانکه می‌دانید بر دو پایه استوار بوده: نخستین، نظریه معرفت است که سقراط در این نظریه انکار می‌کرد ادراکات حسی اساس علم باشد، و می‌گفت: ادراکات عقلی یا احکام کلی است که معرفت حقیقی نامیده می‌شود، این احکام، کار حواس نیست بلکه کار عقل است؛ و چون عقل، امری مشترک میان مردم است ممکن است آنرا مقیاسی دانست که نتایج آن بدخلاف ظروف مختلف نمی‌شود! و معنی این جمله آنست که حقایق عالم خارج ثابت است و عقل آنرا بصورت واحدی ادراک می‌کند و لیکن دریافته‌های حسی و احساسات همه متضاد و ناثابتند، از این رو، اساس علم قرار نمی‌گیرند.

قسمت دوم نظریه اخلاقی است که میان علم و فضیلت وحدت می‌دهد و آندو را یکی می‌کند. و با اینکه نظریه معرفت در تاریخ فلسفه باقی‌تر و مؤثرتر و دقیق‌تر بود، بچشم بسیاری از شاگردان سقراط موضوع به عکس جلوه کرده: یعنی نظریه اخلاق سقراط را به اعجاب نگریستند و همه کوشش خود را در این راه بکار بردند تا زندگانی خود را پرورش او بسازند و مثل معروف او را که می‌گفت: «فضیلت، غایت حیات است» شعار خود کنند.

پیروان سقراط همه بر این قول همدستان شدند و جمله یک‌زبان و ازین مصداق اتفاق کردند که باید فضیلت غرض و غایت زندگانی آنها باشد چنانکه غرض نهایی در زندگانی انسان بوده، و لیکن ایشان برای این منظور بوسایل گوناگون تمسک یافتند، زیرا آنها در تفسیر فضیلت اختلاف داشتند، و خود سقراط هم تعریف واضحی از فضیلت برای آنها بیجا نگذاشته بود، تا پیروانش زمان حاجت بدان رجوع کنند و برمنوال آن روند. آنچه وی در این باره گفته بود این بود که: فضیلت باید از علم برخیزد و برپایه آن استوار باشد.

و شخص باید به تعریف فضیلت عالم باشد تا فاضل گردد، اما این تعریف چیست؟ وحدت و رسماً کدام است؟ سقراط دقیقاً متعرض آن نشده بود: برخی از او نقل کرده‌اند که: فضیلت، علم است، و این راست است، ولی کدام علم مقصود او بوده است؟ سنارشناسی یا کیهان‌شناسی یا ریاضی؟ ولی نه، هیچیک از اینها نیست! بلکه آن علم اخلاق است، یا بعبارت دیگر: نظام فضیلت است. و او می‌گوید: «تو می‌توانی از اینها مستلزم دور است زیرا از جایی که آغاز می‌شود بدانجا نیز پایان می‌یابد، چه وقتی بگوئیم: فضیلت، علم فضیلت است، چیزی را توضیح نکرده‌ایم و مطلب تازه و نتیجه درستی بدست نیآورده‌ایم. و چون علم، نزد سقراط شناخت فضیلت است، از این رو، کلیبان یا سگ‌روشان نیز از علوم و فنون روگردانیدند، و در این راه مبالغه را از حد گذرانیدند، تا بدانجا که چهل را ستودند و تنها فضیلت را برای تحصیل سعادت کافی دانستند و گفتند: فضیلت نیز در گرو عمل است و نیازی به سخن فراوان و دانش زیاد ندارد.

شاگردان این مدرسه در روی زمین پراکنده شدند؛ از مردم چیزی نمی‌خواستند ولی آنها را به زهد و قناعت وامی‌داشتند؛ و تعلیم می‌کردند که جز در فضیلت، چیزی نیست و جز در رذیلت شری نه. خانه و مال و مالکیت و عشق زنان و بهره‌مندی از نعمت‌های جهان آزادی نیست، حیات خود نیز از وسایل خیر نیست، بلکه خیر سه‌تنه‌ای همان فضیلت است، فقر و شوربختی و بیماری و بردگی و حتی مرگ از وسایل شر نیست، بلکه شر، رذیلت است. بندگی از آزادی بدتر نیست اگر بنده بی‌فضیلت زندگانی کند، زیرا در این صورت وی برآستی آزاده است اگرچه بصورت بند ز خرید باشد؛ سگ روشان همچنین خودکشی را - بشرط آنکه از ترس رنج و فقر و برای فرار از بدبختی نباشد، بلکه دلیل این باشد که زندگانی چیز مهمی نیست که انسان دوستی به آن بچسبد - روا می‌دانستند و از کلیبان چنانکه

پیروان سقراط همه بر این قول همدستان شدند و جمله یک‌زبان و ازین مصداق اتفاق کردند که باید فضیلت غرض و غایت زندگانی آنها باشد چنانکه غرض نهایی در زندگانی انسان بوده، و لیکن ایشان برای این منظور بوسایل گوناگون تمسک یافتند، زیرا آنها در تفسیر فضیلت اختلاف داشتند، و خود سقراط هم تعریف واضحی از فضیلت برای آنها بیجا نگذاشته بود، تا پیروانش زمان حاجت بدان رجوع کنند و برمنوال آن روند. آنچه وی در این باره گفته بود این بود که: فضیلت باید از علم برخیزد و برپایه آن استوار باشد.

و شخص باید به تعریف فضیلت عالم باشد تا فاضل گردد، اما این تعریف چیست؟ وحدت و رسماً کدام است؟ سقراط دقیقاً متعرض آن نشده بود: برخی از او نقل کرده‌اند که: فضیلت، علم است، و این راست است، ولی کدام علم مقصود او بوده است؟ سنارشناسی یا کیهان‌شناسی یا ریاضی؟ ولی نه، هیچیک از اینها نیست! بلکه آن علم اخلاق است، یا بعبارت دیگر: نظام فضیلت است. و او می‌گوید: «تو می‌توانی از اینها مستلزم دور است زیرا از جایی که آغاز می‌شود بدانجا نیز پایان می‌یابد، چه وقتی بگوئیم: فضیلت، علم فضیلت است، چیزی را توضیح نکرده‌ایم و مطلب تازه و نتیجه درستی بدست نیآورده‌ایم. و چون علم، نزد سقراط شناخت فضیلت است، از این رو، کلیبان یا سگ‌روشان نیز از علوم و فنون روگردانیدند، و در این راه مبالغه را از حد گذرانیدند، تا بدانجا که چهل را ستودند و تنها فضیلت را برای تحصیل سعادت کافی دانستند و گفتند: فضیلت نیز در گرو عمل است و نیازی به سخن فراوان و دانش زیاد ندارد.

شاگردان این مدرسه در روی زمین پراکنده شدند؛ از مردم چیزی نمی‌خواستند ولی آنها را به زهد و قناعت وامی‌داشتند؛ و تعلیم می‌کردند که جز در فضیلت، چیزی نیست و جز در رذیلت شری نه. خانه و مال و مالکیت و عشق زنان و بهره‌مندی از نعمت‌های جهان آزادی نیست، حیات خود نیز از وسایل خیر نیست، بلکه خیر سه‌تنه‌ای همان فضیلت است، فقر و شوربختی و بیماری و بردگی و حتی مرگ از وسایل شر نیست، بلکه شر، رذیلت است. بندگی از آزادی بدتر نیست اگر بنده بی‌فضیلت زندگانی کند، زیرا در این صورت وی برآستی آزاده است اگرچه بصورت بند ز خرید باشد؛ سگ روشان همچنین خودکشی را - بشرط آنکه از ترس رنج و فقر و برای فرار از بدبختی نباشد، بلکه دلیل این باشد که زندگانی چیز مهمی نیست که انسان دوستی به آن بچسبد - روا می‌دانستند و از کلیبان چنانکه

شاگردان این مدرسه در روی زمین پراکنده شدند؛ از مردم چیزی نمی‌خواستند ولی آنها را به زهد و قناعت وامی‌داشتند؛ و تعلیم می‌کردند که جز در فضیلت، چیزی نیست و جز در رذیلت شری نه. خانه و مال و مالکیت و عشق زنان و بهره‌مندی از نعمت‌های جهان آزادی نیست، حیات خود نیز از وسایل خیر نیست، بلکه خیر سه‌تنه‌ای همان فضیلت است، فقر و شوربختی و بیماری و بردگی و حتی مرگ از وسایل شر نیست، بلکه شر، رذیلت است. بندگی از آزادی بدتر نیست اگر بنده بی‌فضیلت زندگانی کند، زیرا در این صورت وی برآستی آزاده است اگرچه بصورت بند ز خرید باشد؛ سگ روشان همچنین خودکشی را - بشرط آنکه از ترس رنج و فقر و برای فرار از بدبختی نباشد، بلکه دلیل این باشد که زندگانی چیز مهمی نیست که انسان دوستی به آن بچسبد - روا می‌دانستند و از کلیبان چنانکه

شاگردان این مدرسه در روی زمین پراکنده شدند؛ از مردم چیزی نمی‌خواستند ولی آنها را به زهد و قناعت وامی‌داشتند؛ و تعلیم می‌کردند که جز در فضیلت، چیزی نیست و جز در رذیلت شری نه. خانه و مال و مالکیت و عشق زنان و بهره‌مندی از نعمت‌های جهان آزادی نیست، حیات خود نیز از وسایل خیر نیست، بلکه خیر سه‌تنه‌ای همان فضیلت است، فقر و شوربختی و بیماری و بردگی و حتی مرگ از وسایل شر نیست، بلکه شر، رذیلت است. بندگی از آزادی بدتر نیست اگر بنده بی‌فضیلت زندگانی کند، زیرا در این صورت وی برآستی آزاده است اگرچه بصورت بند ز خرید باشد؛ سگ روشان همچنین خودکشی را - بشرط آنکه از ترس رنج و فقر و برای فرار از بدبختی نباشد، بلکه دلیل این باشد که زندگانی چیز مهمی نیست که انسان دوستی به آن بچسبد - روا می‌دانستند و از کلیبان چنانکه

شاگردان این مدرسه در روی زمین پراکنده شدند؛ از مردم چیزی نمی‌خواستند ولی آنها را به زهد و قناعت وامی‌داشتند؛ و تعلیم می‌کردند که جز در فضیلت، چیزی نیست و جز در رذیلت شری نه. خانه و مال و مالکیت و عشق زنان و بهره‌مندی از نعمت‌های جهان آزادی نیست، حیات خود نیز از وسایل خیر نیست، بلکه خیر سه‌تنه‌ای همان فضیلت است، فقر و شوربختی و بیماری و بردگی و حتی مرگ از وسایل شر نیست، بلکه شر، رذیلت است. بندگی از آزادی بدتر نیست اگر بنده بی‌فضیلت زندگانی کند، زیرا در این صورت وی برآستی آزاده است اگرچه بصورت بند ز خرید باشد؛ سگ روشان همچنین خودکشی را - بشرط آنکه از ترس رنج و فقر و برای فرار از بدبختی نباشد، بلکه دلیل این باشد که زندگانی چیز مهمی نیست که انسان دوستی به آن بچسبد - روا می‌دانستند و از کلیبان چنانکه

شاگردان این مدرسه در روی زمین پراکنده شدند؛ از مردم چیزی نمی‌خواستند ولی آنها را به زهد و قناعت وامی‌داشتند؛ و تعلیم می‌کردند که جز در فضیلت، چیزی نیست و جز در رذیلت شری نه. خانه و مال و مالکیت و عشق زنان و بهره‌مندی از نعمت‌های جهان آزادی نیست، حیات خود نیز از وسایل خیر نیست، بلکه خیر سه‌تنه‌ای همان فضیلت است، فقر و شوربختی و بیماری و بردگی و حتی مرگ از وسایل شر نیست، بلکه شر، رذیلت است. بندگی از آزادی بدتر نیست اگر بنده بی‌فضیلت زندگانی کند، زیرا در این صورت وی برآستی آزاده است اگرچه بصورت بند ز خرید باشد؛ سگ روشان همچنین خودکشی را - بشرط آنکه از ترس رنج و فقر و برای فرار از بدبختی نباشد، بلکه دلیل این باشد که زندگانی چیز مهمی نیست که انسان دوستی به آن بچسبد - روا می‌دانستند و از کلیبان چنانکه

شاگردان این مدرسه در روی زمین پراکنده شدند؛ از مردم چیزی نمی‌خواستند ولی آنها را به زهد و قناعت وامی‌داشتند؛ و تعلیم می‌کردند که جز در فضیلت، چیزی نیست و جز در رذیلت شری نه. خانه و مال و مالکیت و عشق زنان و بهره‌مندی از نعمت‌های جهان آزادی نیست، حیات خود نیز از وسایل خیر نیست، بلکه خیر سه‌تنه‌ای همان فضیلت است، فقر و شوربختی و بیماری و بردگی و حتی مرگ از وسایل شر نیست، بلکه شر، رذیلت است. بندگی از آزادی بدتر نیست اگر بنده بی‌فضیلت زندگانی کند، زیرا در این صورت وی برآستی آزاده است اگرچه بصورت بند ز خرید باشد؛ سگ روشان همچنین خودکشی را - بشرط آنکه از ترس رنج و فقر و برای فرار از بدبختی نباشد، بلکه دلیل این باشد که زندگانی چیز مهمی نیست که انسان دوستی به آن بچسبد - روا می‌دانستند و از کلیبان چنانکه

شاگردان این مدرسه در روی زمین پراکنده شدند؛ از مردم چیزی نمی‌خواستند ولی آنها را به زهد و قناعت وامی‌داشتند؛ و تعلیم می‌کردند که جز در فضیلت، چیزی نیست و جز در رذیلت شری نه. خانه و مال و مالکیت و عشق زنان و بهره‌مندی از نعمت‌های جهان آزادی نیست، حیات خود نیز از وسایل خیر نیست، بلکه خیر سه‌تنه‌ای همان فضیلت است، فقر و شوربختی و بیماری و بردگی و حتی مرگ از وسایل شر نیست، بلکه شر، رذیلت است. بندگی از آزادی بدتر نیست اگر بنده بی‌فضیلت زندگانی کند، زیرا در این صورت وی برآستی آزاده است اگرچه بصورت بند ز خرید باشد؛ سگ روشان همچنین خودکشی را - بشرط آنکه از ترس رنج و فقر و برای فرار از بدبختی نباشد، بلکه دلیل این باشد که زندگانی چیز مهمی نیست که انسان دوستی به آن بچسبد - روا می‌دانستند و از کلیبان چنانکه

شاگردان این مدرسه در روی زمین پراکنده شدند؛ از مردم چیزی نمی‌خواستند ولی آنها را به زهد و قناعت وامی‌داشتند؛ و تعلیم می‌کردند که جز در فضیلت، چیزی نیست و جز در رذیلت شری نه. خانه و مال و مالکیت و عشق زنان و بهره‌مندی از نعمت‌های جهان آزادی نیست، حیات خود نیز از وسایل خیر نیست، بلکه خیر سه‌تنه‌ای همان فضیلت است، فقر و شوربختی و بیماری و بردگی و حتی مرگ از وسایل شر نیست، بلکه شر، رذیلت است. بندگی از آزادی بدتر نیست اگر بنده بی‌فضیلت زندگانی کند، زیرا در این صورت وی برآستی آزاده است اگرچه بصورت بند ز خرید باشد؛ سگ روشان همچنین خودکشی را - بشرط آنکه از ترس رنج و فقر و برای فرار از بدبختی نباشد، بلکه دلیل این باشد که زندگانی چیز مهمی نیست که انسان دوستی به آن بچسبد - روا می‌دانستند و از کلیبان چنانکه

شاگردان این مدرسه در روی زمین پراکنده شدند؛ از مردم چیزی نمی‌خواستند ولی آنها را به زهد و قناعت وامی‌داشتند؛ و تعلیم می‌کردند که جز در فضیلت، چیزی نیست و جز در رذیلت شری نه. خانه و مال و مالکیت و عشق زنان و بهره‌مندی از نعمت‌های جهان آزادی نیست، حیات خود نیز از وسایل خیر نیست، بلکه خیر سه‌تنه‌ای همان فضیلت است، فقر و شوربختی و بیماری و بردگی و حتی مرگ از وسایل شر نیست، بلکه شر، رذیلت است. بندگی از آزادی بدتر نیست اگر بنده بی‌فضیلت زندگانی کند، زیرا در این صورت وی برآستی آزاده است اگرچه بصورت بند ز خرید باشد؛ سگ روشان همچنین خودکشی را - بشرط آنکه از ترس رنج و فقر و برای فرار از بدبختی نباشد، بلکه دلیل این باشد که زندگانی چیز مهمی نیست که انسان دوستی به آن بچسبد - روا می‌دانستند و از کلیبان چنانکه

شاگردان این مدرسه در روی زمین پراکنده شدند؛ از مردم چیزی نمی‌خواستند ولی آنها را به زهد و قناعت وامی‌داشتند؛ و تعلیم می‌کردند که جز در فضیلت، چیزی نیست و جز در رذیلت شری نه. خانه و مال و مالکیت و عشق زنان و بهره‌مندی از نعمت‌های جهان آزادی نیست، حیات خود نیز از وسایل خیر نیست، بلکه خیر سه‌تنه‌ای همان فضیلت است، فقر و شوربختی و بیماری و بردگی و حتی مرگ از وسایل شر نیست، بلکه شر، رذیلت است. بندگی از آزادی بدتر نیست اگر بنده بی‌فضیلت زندگانی کند، زیرا در این صورت وی برآستی آزاده است اگرچه بصورت بند ز خرید باشد؛ سگ روشان همچنین خودکشی را - بشرط آنکه از ترس رنج و فقر و برای فرار از بدبختی نباشد، بلکه دلیل این باشد که زندگانی چیز مهمی نیست که انسان دوستی به آن بچسبد - روا می‌دانستند و از کلیبان چنانکه

پس از این خواهد  
دنیا در ملاء  
و تیز هر چه  
و تجربه نمی‌پذیرد  
مستقیم و خواه  
شخص با فضیلت  
سعادت، و به آنها  
و اگر بی‌فضیلت  
کم‌خرد و شور  
علم بسیار و حکم  
ستم می‌کنند.  
قیصریه را آتش  
فقر و نیازمندی  
دیگر، و خاص  
و این عقیده  
می‌کند زیرا با  
نمی‌شود، و حتی  
تزویر می‌کند  
کنید می‌بینید  
متمدن زندگی  
است (۱۶)، و  
است و پیداست  
پایه که  
دوم سده چهارم  
«سکه‌های فلسفه  
طبیعی» یا  
است، کمال  
از جامعه‌های  
است (حتی  
باید با هم  
گدایان خانه  
خود را به گدایی  
یا همه کلیبان  
بود که نمونه  
و آزادانه زند  
رضای  
دارند از مقام  
ای شرمی (۱۹)  
به عقاید و مع  
«اعمال غیر  
نیستند»؛ و  
قراردادی هم  
با خود بینی  
گذشته از این  
جسمانی ناشی  
است؛ و این  
استقامت در  
رضا  
تس خاطر نش  
بی‌شک مره  
مواضع (۲۱)  
مذهب کلیبی  
زنو  
دیوجانس،

پس از این خواهیم دید کسان بسیاری بوده‌اند که برای نشان دادن بی‌ارجی دنیا در ملاء عام خود را کشته‌اند!

و نیز هم‌چنانکه سقراط هم گفته، فضیلت در نزد کلبیان هم یکی بیش نیست و تجزیه نمی‌پذیرد، اگرچه شخص بغایت فاضل باشد یا نباشد، مانند خط که خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم باشد وسطی میان دو طرف آن نیست؛ پس اگر شخص با فضیلت باشد به همه علوم، عالم و به همه حکمت‌ها، حکیم و به کل سعادت، و به نهایت کمال رسیده است، زیرا فضیلت به تنهایی همه چیز است، و اگر بی‌فضیلت بود با وجود داشتن همه علوم و تمتعات مادی و نعمات جهانی کم‌خرد و شوربخش و نادان است. بسیار کسان را می‌بینید که با داشتن علم بسیار و حکمت بیشمار نزدی می‌کنند، راه‌شان را هدایت می‌کنند، به بیچارگان ستم می‌کنند و دانش خود را بنده دیار و درم می‌کنند و برای خاطر دستمالی قیصریه را آتش می‌زنند؛ پس آنچه شخص را ازش باز می‌دارد و در نهایت فقر و نیازمندی و ضعف و بیماری خرسندش می‌گذارد فضیلت است نه چیز دیگر. و حاصل سخن اینکه: بی‌علم می‌توان زیست ولی بی‌فضیلت نمی‌تواند؛ و این عقیده بظاهر شگفت را پیشرفت‌های مهم علمی جدید بوضوح روشن می‌کند زیرا با همه ترقیات شگفت بشر هنوز هم تجاوز می‌کند و چشمش سیر نمی‌شود، جنگ می‌کند، حقوق هموعاش را پایمال می‌کند، ریا و تزویر می‌کند، زیرا فضیلت‌ها از زمین مردم رخت برسته است، اگر دقت کنید می‌بینید که روستایی بی‌سواد و نادان آسوده‌تر از شهری فیلسوف و مشفق زندگی می‌کند زیرا: حیاتی بی‌روال طبیعت و بر اساس فضیلت است (۱۶)، ولی متمدن فلسفه خوانده پیرو هوی و هوس و تجمل و زن‌بارگی است و پیداست که این میان چمن‌خواه درخاست (۱۷)!

پایه‌گذار این روش دیوجانس بر آورده آنتیستنس است که در نیمه دوم سده چهارم پیش از میلاد میخواست عقاید و اعتقادات مرسوم زمان را چون «سکه‌های قالب» نادرست نشان دهد، منظور خود او این بود که به زندگی «طبیعی» برگردد، زیرا بنظر وی تنها زندگی ساده و بی‌پیرایه همین است، کمال مطلوب این روش نه تنها اجتناب از شهوات و لذات، بلکه دوری از جامعه‌های نظام یافته نیز بود که قوانین و عادات آنها «قراردادی» است (حتی خانواده یک نهاد غیرطبیعی است: درحالت طبیعی زنان و مردان باید باهم باشند و همه کودکان با هم تربیت شوند). خود دیوجانس همچون گدایان خانه بدوش می‌زیست، و در زیر بناهای عمومی می‌خوابید و طعام خود را به گدایی فراهم می‌کرد (۱۶م) البته این زندگی نبود که همه مردم و یا همه کلبیان بخواهند و بتوانند از آن پیروی کنند. مقصود دیوجانس این بود که نمونه بارزی بدست دهد از این اصل که: چگونه انسان می‌تواند ساده و آزادانه زندگی کند. اگرچه کامل‌التهی دست باشد (۱۷م).

رضایت باطن (۱۸) که همه انسان‌ها باید داشته باشند و نیاز بدان ندارند از مقاصد نخستین کلبیان است. بر این مورد، دیوجانس بی‌پروایی یا بی‌شرمی (۱۹) را نیز می‌افزاید و مقصود کلبیان از این کلمه: بی‌اعتنا به عقاید و معتقداتی است که بر انسان فشار می‌آورد و او را ملزم می‌کند که: «اعمال غیرقانونی در ذات خود در همه محیط‌ها انجام دانی و بدبختی نیستند!» «رنگ گویی» و «بی‌پروایی» و اجتناب از بیکار بودن تعبیرات قراردادی هم بخشی از وسایل و ابزارهای کلبیان در ماموریت نشان دادن مخالفت با خودبینی رجال، و استهزاء مردمان مسخره می‌بوده که ادعای اصلاح داشته‌اند گذشته از این، همچنانکه برتری و تعالی جسمانی از تربیت بدنی و ورزش جسمانی ناشی می‌شود، برای برتری و تعالی اخلاقی هم ریاضت (۲۰) لازم است؛ و این کار برای شخص مایه‌خوگیری بخشی‌ها و فقر، و رشد استقامت در برابر شادی و غم می‌گردد.

رضایت باطن و ریاضت برای رسیدن به فضیلت از پیش بوسیله آنتیستنس نفس خاطر نشان شده بود؛ و دیوجانس و دیگر سگ‌روشان در بیان این مطالب بی‌شک مرهون عقاید وی بوده‌اند، ولی روش ضد بیمانی یا مذهب ضد مواضعه (۲۱) نامتعادل و ذوق فضیلت‌جویی افراطی که در تاریخ فلسفه از مشخصات مذهب کلبی شمرده می‌شود از کارهای خود دیوجانس است.

زنون (۲۲)، پایه‌گذار مذهب رواقی (۲۳)؛ شدت از افکار شاگرد دیوجانس، یعنی کراتس تیبسی (۲۴) متأثر بود؛ این کراتس را «مهمان

ناخوانده» (۲۵) نامیده‌اند، زیرا عادت داشته که سرزده و بنا بر صوابدید خود بخانه‌های مردم وارد شود. البته زنون نکات ناپسندیده «فضیلت» کلبیان را - که چیزی جز اهانت به امور سوسمند برآمده از خواست‌های طبیعی مردم چون: ثروت، شرافت، عشق، لذات جسمانی و غیره نبود - دریافت و آنها را مفاهیمی منفی و زیان‌بار نامید و کنار گذاشت. تشخیص و تمیز همین نکات و امور سوسمند و بهتر در فلسفه کلبی بود که، زنون را برای ایجاد یک نظام مثبت فلسفی و اخلاقی هدایت کرد.



مهم‌ترین چهره کلبی در سده سوم پیش از میلاد منیبوس (۲۶) نام دارد که در افکار و بیانات خود هزل و وجد و شوخی و راستی را باهم درآمیخت (۲۷)، و کراتس آن‌را رواج داد و در پیکار بردن آن روش از خود ابتکارهایی نشان داد. مارکوس اورلیوس (۲۸) وی را «استهزاءگر آدمی‌زادگان» (۲۹) نامیده است. و راستی در نظر هر یک از کلبیان، بیشتر کوشش‌های انسان یک فریب موهوم (۳۰) و سراب خالی و وهم‌انگیز و مسخره است و آنها خود را مامور و مکلف می‌دانستند تا این فریب موهوم را در زندگانی انسان بنمایش بگذارند!

ماهیت آثار منیبوس را از عنوانهایی که دارد می‌توان دریافت: نیز از این حقیقت که لوسین (۳۱) از آنها الهام گرفته است. این آثار شامل کتابهای زیر است: سفری به زیر زمین (۳۲) (که فیلسوف کلبی در آن با خیرگی و شگفتی به بوجی‌ها و بیهودگی‌های مظاهر سراب‌وش این دنیا چون: ثروت، قدرت و جمال می‌نگرد؛ نامه‌هایی از خدایان (۳۳)؛ فروش دیوجانس (۳۴)، و مسخره نامه‌هایی (۳۵) چند دربار دانسندان و فیلسوفان.

یکی دیگر از نویسندگان کلبی سرسیاداس مگالوپلیسی (۳۶) است، وی نقش مهمی در سیاست روزگار خود بازی کرد، و بجای اینکه تنها غنی و فقیر را استهزاء کند به حقوق آنها کوشید، و پیشنهاد کرد که: باید اموال متراکم ثروتمندان را غصب کنند و آنها را میان فقیران با فضیلت تقسیم کنند. این کار از آن نظر مهم است که میان کلبیان رسمی مرسوم نبوده، ولی حملات وی بلاشک دیگر بوج وی نتیجه‌بخش بوده است، مذمت وی از افسونهای موسیقی و تحسینات وی از دیوجانس در میان فرقه از لحاظ سبک درست و معتبر شمرده می‌رود.

چهره علمی و ادبی دیگر بیون (۳۷) بوده، اهل یوریس تیس در نری بر (۳۸)، که وی سبکی نو در آیین سخنوری توده می‌آورده، آنها را با تمییزات، حکایات و افسانه‌ها و امثال و غیره چاشنی داده است.

عقاید عقاید وی در فلسفه کلبی همین دوره بخوبی آشکار می‌شود. چه کسان در دوره اسکندرانی از روش کلبی در زندگی خود پیروی کرده‌اند معلوم نیست، ولی چند نفری از آنها در امپراطوری نخستین «یونان - روم» نام بردارند. چندتنی هم نام روش کلبی را به بی‌آرومی کشانیده‌اند. زیرا این برای یک آدم فقیر آسان بوده است که بضرورت خود را بفضیلت آراسته سازد، و خود را فیلسوف کلبی بنامد، و از پروانه بی‌شرمی و بی‌پروایی بحو احسن سود جوید و تحسین بسیاری از ساده اندیشان عامه کوچک و بازار را برانگیزد. بی‌شک مردانی چند در میان کلبیان بوده‌اند که مسبب آشوب‌ها و فتنه‌هایی در اسکندریه روزگار تراجان (۳۹) شدند. یک کلبی افراطی دیگر همان است که توسط اپیکتیتوس رواقی بصورت هزل آمیزی معرفی شده، و آن کلبی خیالپرداز و کمال‌طلبی (۴۰) است که از همه خوشی‌ها و حیثیات خانوادگی چشم پوشیده، و معتقد شده که: سر باز فدای خدایان است و باید از همه محظورات که مانع و مزاحم رسانیدن پیام خدا بهمه خانواده‌های انسانی می‌شود، آزاد باشد؛ او خود را پدر یا برادر همه می‌دانسته است.

بطور کلی مذهب رواقی و کلبی در یک سده بوده‌اند (و چنانکه چوونال (۴۱) از آنها سخن می‌گوید از نظر ارزش و مقام یکی هستند) ولی رواقیان بر تحصیل (۴۲) و امسال (۴۳) و حریت باطنی که از نظریات مثبت زنون و تعالیم سوسمند اوست، و او را از استادش کراتس ممتاز می‌سازد، بیشتر تکیه می‌کنند. بررسی در احوال بیشتر سگ‌روشان سده دوم پس از میلاد این

امر را آشکار می‌سازد که : آنها يك نظام فستی تام و کلی نداشتند .  
 دیونانکس (۴۴) که حدود سالهای ۱۷۰ - ۷۰ پس از میلاد در آتن می‌زیست  
 خود را مانند فیلسوف کلی و کمال طلب (اپیکتیئوس) و قف خدمت به نوع انسان  
 و بی‌بیزه انجام امیال و خواستهای نیک کرده بود ، ولی برخلاف اپیکتیئوس  
 يك متحد بوده و از مردان کاردان و سانس شهر (۴۵) - دیگر از کلیبان که  
 بدعت‌ها و عوام فریبی‌های مذهبی نیز مورد حمله او بوده ، انوس (۴۶)  
 بود ، و در جدره فلسطین (۴۷) ، وی آثاری در رد غیب‌گویی و نبوت‌های  
 مشرق زمین نوشت .

از طرف دیگر پرگرنوس (۴۸) که لوسین بنظر سطحی از وی چون  
 شارلاتان صحبت می‌کند - یکجا آیین‌ترسای را با مذهب کبلی خود - و  
 جای دیگر مذهب کبلی را با عناصری از مذهب فستی فیثاغورس و فلسفه  
 یونان و مذاهب مشرق زمین در هم می‌آمیزد . پرگرنوس ، سرانجام برای  
 اینکه نشان دهد مانند هر کول (۴۹) زندگی کرده ( زیرا وی يك پنهان  
 کبلی بوده ، و بخاطر خدمات خود در راه نوع بشر معروف شده است ) ، وی  
 نیز چون او مرد ، یعنی پس از اشتهار زیاد خود را در آتش سوزانید - و در  
 ضمن بازهای المپیک ۱۶۵ میلادی هیجان عظیمی میان توده مردم بیاورد .  
 وی قطعاً با این کار می‌خواست يك نمونه فراموش نشدنی از تحقیر و قرب  
 نسبت بمرگ عرضه کند ؛ وی همچنین ممکن است نمونه برجسته‌ای در ریاضت  
 و تصفیه نفس و خاطره انگیزی باشد ، و صورت برتری از بی‌اعتباری نزدگانی  
 و صورت برتری از بی‌اعتنایی به زندگی را مجسم سازد !



یکی از مشخصات همیشگی در میان کلیبان در امپراطوری نخستین روم  
 حمه عنی آنهاست به امپراطوران ، ولی البته این کار دلالت صریحی به یک منظور  
 سیاسی نداشته است ، زندگی‌گانی خصوصی و کارهای اجتماعی برخی از  
 امپراطوران مواد کافی برای عیب‌جویی بدست می‌داده است ، و حتی امپراطوران  
 «خوب» نیز قابل ملامت ورد بودند زیرا آنها برای رسیدن به امپراطور  
 خود از کارهای بد و ناشایست ره گردان نبودند . از این رو ، پرگرنوس سخنان  
 آنتونیوس پیوس (۵۰) را وادار کرد که وی را از روم بیرون کند و عمود  
 در یونان ، توانگر انسان دوست هرودس آتیکوس (۵۱) را بعلت آب‌ریایی  
 المپیا مورد عیب‌جویی و ملامت قرار داد .

در پایان جهان قدیم نیز کلیبانی چند بودند . امپراطور زولیان  
 (۵۲) چون سوك بر اساس يك مذهب کبلی راستین و صحیح را دوست داشت  
 و آنرا « فلسفه جهانی طبیعی » (۵۳) می‌نامید ، کلیبان معاصر خود را به  
 ریاکاری (۵۴) سرزنش می‌کرد ، و آنان را متهم به انحطاط فلز امپراطور  
 کلیبان قدیم میدانست و ایشان را شبیه به « گالیلیان » (۵۵) مشهور و متکبر  
 او می‌پنداشت . حق اینست که در این روزگار اگر چه هنوز کلیبان موجد در  
 میان جماعت بودند ، کلیبان دیگر رسماً مسیحی بودند ، و این تحله یافته  
 به کلیسای نخستین سر سیره بود زیرا در آن مذهب نشانه‌هایی از غفلت از جهان  
 و تحقیر نسبت به قدرت تمدن وجود داشت ، و تمام کوشش خود را مانند کلیبان  
 قدیم اختصاص به مواضع مصلحانه و راستین و دعوت به براندازی عمومی نوع بشر  
 داده بودند .

**حواشی :**

۱. Cynicism این کلمه را دانشمندان ما به « مذهب کبلی » ترجمه کرده‌اند . این بنده آن را به «سگ کرداری» یا «سگ روشی» ترجمه می‌کنم . از خوانندگان فاضل استدعا دارم اگر لفظ مناسب‌تری بیابند مرا آگاه سازند که « اصطلاح جنگ و ستیز نباشد » .
- ۲ . دیوان ، غزل ۲۵۷ ، ص ۱۷۸ ، چاپ مرحوم محمد قزوینی .
- ۳ . حقیقه الحقیقه ، ص ۶۹۳ ، چاپ آقای مدرس رضوی .
- ۴ . لاغ : شوخی ، ظرافت ، فریب ، بیهوده . ( دهخدا ، علی اکبر : لغت‌نامه )
- ۵ . مثنوی ، دفتر ۵ ، ص ۱۱۰-۵۱۰ ، چاپ علاءالدوله

۶ . دیوان شمس ، ص ۳۰۳-۲۰۳ ، چاپ منصور مثنوی . برخی از شارحان  
 مثنوی و دیوان شمس مراد از (شیخ) را شبلی دانسته‌اند که اشتباه است .  
 « ... مثنی دیوجینی ذات یوم وقت الظهیرة بصباح ، فسل عن ذالک .  
 فقال : لعلی أصر رجلاً . یحکی أنه صرخ باعلی صوته فی الحارات قائلاً یا رجال !  
 وصار یکررها ، حتی انقضت الیه جملة من العالم فطردهم بعصاه وقال : أنا  
 أطلب الرجال واملکم ! » ( عبداللہ بن حسین المصری : « تاریخ الفلاسفة  
 الیونانیین » ، ص ۱۳۲ ، چاپ مطبعة التمدن ، سال ۱۹۰۴ میلادی ، و فروزانفر ،  
 بدیع الزمان : « مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی ، ص ۱۸۱-۴ ، چاپ یکم )  
 نظیر این عمل یعنی : روز با چراغ در کوچه در پی مرد گشتن را به فیلسوف  
 دیگری ایسوفوس نام نسبت داده‌اند . ( تسار : مشخصات عمده تاریخ فلسفه  
 یونان . کیگان پل ، ۱۹۳۱ م = Zeller, E. Outlines of the  
 History of Greek Philosophy, Kegan Paul, 1931.)

۷ . خوش باشی و خوش بینی را در ترجمه Optimism آورده‌ام ،  
 خواجه حافظ می‌فرماید :  
 نیست در بازار عالم خوش دلی و روز آنکه هست  
 شیوه رندی و خوشباشی عیاران خوش است .

**8. Philosophy of Retreat. 9. Subjective Goods.**

۱۰ . توجه باید داشت که اینکار در مصر که هوای گرم دارد ،  
 صحت داشته و ممکن بوده است . ( برتراند راسل : تاریخ فلسفه مغرب ، ص ۴۴۲  
 چاپ دهم ، لندن ) در این تعلیم ، نکته‌ی هست و آن اینست که : اگر شخص  
 نفس کافر را مطیع خود سازد و فقر را شعار خود کند ، جز يك پوشاك ساده  
 نتواند داشت و در آن صورت در مقابل سرما و گرما مجبور به تحمل است . این  
 جمله ، داستان بسیار جالب و پرتنر عیب را بیاد می‌آورد که می‌گوید :  
 « سلطان محمود ، در زمانی سخت به طلحك گفت که : با این جامه يك لا  
 در این سرما چه می‌کنی ، که من باین همه جا می‌لزم ؟ گفت : ای پادشاه ،  
 تو نیز مانند من کن تا نلزمی . گفت : مگر تو چه کرده‌ای ؟ گفت : هر چه  
 جامه داشتم ، همه را در بر کرده‌ام ! » ( رساله دلگشا ، ص ۱۳۶ ) .

11. Teles.
12. The Hellenistic Age (Cambridge, 1923), P. 84.
13. Murray: Five Stages, pp. 113-114.
14. Watchdogs.

۱۵ . برخی گفته‌اند : وجه تسمیه این مذهب از آنجاست که آنتیس -  
 تس پایه گذار این مذهب در ورزشگاهی بنام کینوس آرگس Kynosarges  
 یعنی خوابگاه سگ مسکن داشته است ( کاپلستون : تاریخ فلسفه ، ج ۱ ، یونان  
 و روم ، ص ۱۱۸ ) .  
 ۱۶ . بختیار خوش روشی و جفت : نزاری که سلطان در ایوان نضت  
 ( سعدی )

۱۷ . اینکه برخی از مشرکان متعصب و غافل عالم بر صوفیان و عارفان  
 فاضل ایراد می‌کنند که این جماعت می‌گویند : « دانش ، حجاب عظیم  
 است : العلم هو الحجاب الاکبر » از این نکته غافلند که بیشتر آنکسان که این  
 سخن را گفته‌اند در علوم نقلی و عقلی از بزرگان روزگار خود بوده‌اند ؛  
 مانند مولوی و حافظ . اما این نکته را که کلیبان دریافته بودند ، انسان  
 نیز فهمیده بودند که علم بی‌فضیلت پرکاهی ارزش ندارد و به پیشیزی نمی‌ارزد  
 و موجب شقاوت و تیره بختی می‌شود :

گر تو خواهی کت شقاوت کم شود      جهد کس تا کت تو حکمت کم شود ؟  
 حکمتی کز طبع زاید وز خیال      حکمتی بی فیض نور ذوالجلال  
 حکمت دنیا فرازید ظن و شک      حکمت روحی برد فوق فلك ...  
 ( مولوی : مثنوی ، ج ۲ ، ص ۱۷۶ ، چاپ علاءالدوله ) .

۱۸ . Dudley, D.R. : A History of Cynicism, from Diogenes to the 6th Century A.D. pp. 133-137, (1937).

۱۷ م . از این قبیل کارها برای شکستن نفس و دفع ظاهر پرستی  
 در میان عارفان و صوفیان مانیز انجام می‌شده است . « نقل است که زاهدی  
 بقیه در صفحه ۵۵

معا  
 تروتمندترین  
 را کفر ، پس  
 او بل ، که  
 دشواری قابل  
 پدر خانواد  
 آنرا ده میل  
 دولت فرانسه  
 فرانسه - بر  
 ثروت عظیمی  
 نقت ، که  
 فوت کرد  
 ثروت هر چه  
 بسیار کوتاه  
 « طلای سیا  
 از اینکه ت  
 استاندارد او  
 بخود می‌بالید  
 دست کم هزار  
 دهه قرن بیست  
 قرارداد و او  
 او را مت  
 سرمایه‌گزار  
 چند جانه  
 در شرکتهای  
 در اسو (د)  
 تبدیل شد )  
 و سرمایه‌گزر  
 - هشتمین  
 سهام بیشمار  
 hase  
 که بر ترتیب

## فلسفه سگرفتاری (کلبی) (بقیه)

بود از جمله بزرگان بطام ، دارای پیروان و پذیرفته مردمان ، و از حلقه بازید غایب نبودی . روزی گفت : « ای شیخ ، سی سال است که روز روزه دارم و شب نماز گزارم ، و خود را از این علم که تو می گوئی اثری نمی یابم ، ولی آنرا تصدیق می کنم و دوست می دارم . » شیخ گفت : اگر سیصد سال به روزه باشی و نماز کنی ، یک ذره بوی این حدیث نیابی . گفت : چرا ؟ گفت : از بهر آنکه تو مجبوری به نفس خوش . گفت : دوا بی هست ؟ شیخ گفت : هست بر من که بگویم ، اما تو قبول نکنی . گفت : قبول کنم که سائهاست تا طلبم . شیخ گفت : این ساعت برو ، و موی سر و محاسن باز کن و این جامه که داری بیرون کن و ازاری از گلیب در میان بند و بر سر آن محلت که ترا بهتر شناسند بنشین . و تو بر روی پرگرد کن و پیش خود بنه ، و کودکان جمع کن و بگو : هر که مرا سبلی بزند یک جوز بدهم ، و هر که دو سبلی بزند دو جوز بدهم در شهر می گردنا کودکان سبلی برگردند زند ، که علاج تو ایست . مرد گفت : سبحان الله ، لا اله الا الله . شیخ گفت : اگر کافری این کلمه بگوید ، مؤمن شود ، و تو بدین کلمه مشرک شدی . گفت : چرا ؟ شیخ گفت : از آن که تو در این کلمه که گفتی تعظیم خود گفتی نه تعظیم حق ! مرد گفت : من این نتوانم کرد ، دیگری را فرمای . شیخ گفت : علاج تو ایست که نکنی » ( نظار : تذکره الاولیاء ص ۳-۱۷۲ ) .

18. Self-sufficiency. 19. Outspokenness.

۴۰ . سگروشان بویژه دیوجانس برای این مقصود کلمه یونانی Askesis را بکار برده اند که انگلیسی زبانان به Asceticism ترجمه کرده اند ، و دانشمندان ما به ریاضت برگردانده اند .

21. Anti-conventionalism.

۲۲ . Zeno ( ۲۶۴ - ۳۳۶ ق - م ) پایه گذار مذهب رواقی ، اهل سینوپ . Citium .

23. Stoicism. 24. Crates of Tebas.

25. Gatrasher.

26. Menippus

۳۷ . این بخود ، در یونانی به کلمه Spoudiogeoin بیان شده و که در کتب فلسفه یونان انگلیسی آنرا به : ( مخلوطی از هزل وجد و جدیت ) Mixture of Jest and Earnest ترجمه کرده اند .

28. Marcus Aurelius.

29. Macker of Mankind. 30. Conceited Delusion.

31. Lucian. 32. Journey to the Underworld.

33. Letters from the Gods.

34. The Sale of Diagenes. 35. Mockeries.

36. Cercidas of Megalapolis.

37. Bion of Borysthenes. 38. Denieper.

39. Trajan. 40. Idealist.

41. Juvenal. 42. Endurance. 43. Abstinence.

44. Demonax. 45. Politician. 46. Oenomaus.

47. Gadara in Plastine. 48. Peregrinus

۴۹ . خواهیم گفت : که کلیبان هر کول را کلبی راستین می شمرد و از اصحاب خود می دانسته اند .

50. Antominus Pius. 51. Herodes Atticus.

52. Julian. 53. Natural Universal Philosophy.

54. Hypocrisq. 55. Galileans.

از زندگانیشان ، گفتار و افکارشان ، اعمال انسانی و فداکاریها و بزرگواریهاشان و معلوم است که شناساندن انسانهای بزرگ و قلبیهای بزرگ ، بزرگترین عامل تربیت است ، که گفته اند :

« برای مطالعه جوانان ، هیچ چیز بهتر از شرح حال بزرگان نیست . زیرا وجود نواخ ، نمونه مجسم کلید فضایی است که ما می خواهیم یا نصایح و دستورات خود به فرزندان امروز تعلیم دهیم . » و به گفته رو سو در کتاب تربیتی « امیل » ( ۶ ) :

« من خوشتر دارم برای شروع به مطالعه در قلب بشر ، شرح زندگانی خصوصی مردان بزرگ را بخوانم . »

\*\*\*

در پایان ، برای همه کسانی که در راه تعمیم خیر و فضیلت و حماسه در جامعه می کوشند ، طلب سعادت و توفیق و ایمنی روحی می کنم .

اردیبهشت ۱۳۵۲  
محمد رضا حکینی

( ۱ ) - « کودک از نظر وراثت و تربیت » ، تألیف : فلسفی ، چاپ چشم ، جلد دوم ، ص ۱۹۸ - ۱۹۹ . البته این سخن امام محمد باقر ( ع ) به معنای این نیست که در این سنین نماز بر بچه واجب است ، بلکه توجه دادنی است به آمیخته های دینی .

( ۲ ) - « اصول روانشناسی » ، تألیف : مان ، ترجمه محمود صناعی ، ص ۱۸۷ .

( ۳ ) - « کودک از نظر وراثت و تربیت » ، ج ۲ ، ص ۱۹۸ - ۱۹۹ .

۴ - خلاصه ای از زندگانی و سخنان پیامبر اکرم ( ص ) - به انتخاب و ترجمه غلامرضا امامی ، نقش و تذهیب از علی اکبر صادقی ( مجموعه فرهنگ اسلامی ) - سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان - اسفند ۱۳۵۲ .

۵ - خلاصه ای از زندگانی و سخنان حضرت علی ( ع ) . با مشخصات فوق ، آبان ۱۳۵۱ .

۶ - از ترجمه مرحوم زیرک زاده ، ص ۱۸۳ .

خوب نیست . پس خوب است که عوسه محترم نشر آن ، در این باره به طور جدی فکری بکند و این بخش را - که مفیدترین نقطه حرکات این سازمان است - هر چه ارزاتر ( نه به این صورت که وضع چاپ و کاغذ و تزیینات آن را پایین آورد ، و نه به این معنی که بیهای فعلی توام با اجحاف است ، بلکه همان حکمتی که گفته شد ) به فروش برساند ، تا روزی که اینگونه کتابها رایگان توزیع شود .

در اینجا می خواهیم این « وفقیات ادبی و معنوی را به نویسنده و هنرمند و موسسه نشر تبریک بگویم و از این مسئولیت شناسی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خرسند باشیم . کانونی که بیگمان بار یکی از سنگینترین مسئولیتها را بردوش می کشد و در برابرهه جامعه و ملت و تاریخ ما و همه موازیت دین و ابعاد اسلام و فرهنگ قرآن مسئول است ، به دلیل رابطه اش با کودکان و نوجوانان سرزمینهای آیات قرآن .

نیز می خواهیم از گردآورنده معتقد و پاک اندیش این دو رساله زیبا ، آقای غلامرضا امامی ، خواهش کنم که ضمن یادآوری به مقامات مسئول کانون ، این سلسله انتشارات را - با رعایت همین زیبایی و بلکه بیشتر - ادامه دهد و بر اساس کلمات و کردار و رفتار هر یک از ائمه طاهرین ( ع ) رساله های این چنین منتشر کند ؛ و هم درباره چندین روز عظیم اسلامی و محتوای دینی و انسانی و اجتماعی و تربیتی آنها ، چون روز بعثت ، روز نزول قرآن ، اهمیت قرآن ، روز جنگ بدر ، روز جنگ احد ، روز جنگ احزاب ، روز هجرت ، روز غدیر ، روز شهادت حضرت علی ( ع ) ، روز عاشورا ، روز فطر ، روز قربان و روز جمعه ؛ و هم درباره برخی از عادات و عبادات و سنن اسلامی ؛ و هم درباره گروهی از انسانهای بزرگ تاریخ اسلام ، اعم از شیعیان و یاران علی ( ع ) در صدر اسلام ، یا اصحاب دانا و بزرگ و فداکار امامان ما ، یا دیگر علما و فلاسفه و متفکران اسلام در طول تاریخ ، که جمعی از آنان از افتخارات بزرگ کشور عزیز ما نیز هستند ، و می دانیم که درباره هر یک از ایشان نیز می توان خلاصه ای نوشت ،